

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز گذشته راجع به مسأله اختلاف روایات نسبت به راحله و بخصوص بطور کلی نسبت به ذهاب الی الحج تا حدودی روشن شد و عرض شد که روایات سه مرحله دارند: مرحله اول راحله؛ مرحله دوم رکوب و مشی و روایات مرحله سوم فقط مشی است. نسبت به روایات رکوب و مشی عرض شد که این روایات، روایات صحیحه است و رکوب و مشی را در صورت استطاعت از مشی، واجب می‌داند و مُجْزَى عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَام، و بنابراین، این مسأله که فقط راحله تنها، شرط برای استطاعت باشد منتفی خواهد شد. این مسئله به این جا رسید.

روایات دیگری در این جا داریم که فقط مشی را در این جا بیان می‌کند و حتی رکوب را هم مطرح نکرده‌اند، مثل روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شد و اتفاقاً روایات متعددی بود، حالا در این جا پیدا بکنیم... چند تا روایات بود منتهی می‌خواستم آن‌ها را پیدا کنم، الآن یک روایت این جا هست، البته در این جا روایات زیادی راجع به مشی هست ولی بعداً باید به اینها پردازیم؛

این روایت در باب: اشتراط وجوب الحج بالاستطاعة می‌باشد؛ «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ دَيْنٌ، أَعْلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ، قَالَ: نَعَمْ إِنْ حَجَّهَ الْإِسْلَامُ وَأَجَبَهُ عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَقَدْ كَانَ أَكْثَرَ مَنْ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُشَاةً» ببینید این روایت روایت، خیلی عجیبی است؛ اولاً در آن لفظ وجوب است «إِنْ حَجَّهَ الْإِسْلَامُ» است نه حج مستحب «إِنْ حَجَّهَ الْإِسْلَامُ وَأَجَبَهُ» بر کسی که نمی‌تواند راحله بگیرد یعنی روایت این را می‌خواهد بگوید که: «رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ» یکی برگردنش قرض است، و باید قرضش را ادا کند ولی بالاخره زنده است، راه می‌رود، غذا می‌خورد، نفس که می‌کشد. قرض داشتن به معنای مردن که نیست قرض داشتن یعنی فرض کنید یکی دینی دارد و دارد سعی می‌کند که آن دین را ادا کند و این نمی‌تواند راحله اکتراء کند. لذا راوی می‌پرسد: کسی که «عَلَيْهِ دَيْنٌ أَعْلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» یعنی زاد به مقدار غذا خوردن دارد یعنی زنده می‌ماند، بالاخره کسی که دین دارد که نمی‌میرد بالاخره آن مقدار مایحتاج خودش را تهیه می‌کند ولی صحبت در اکتراء راحله یا شراء راحله است. «قَالَ نَعَمْ إِنْ حَجَّهَ الْإِسْلَامُ وَأَجَبَهُ عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ» کسی که می‌تواند مشی کند منافاتی با دین ندارد، حُب راحله ندارد نداشته باشد این منافاتی با مشی ندارد، حضرت می‌گویند کسی که دین دارد و طاقت مشی را دارد، حج چه منافاتی

با دین دارد؟! می گویند: «الحجَّ عملٌ عبادیٌّ واجبٌ من الله» و «الدَّینُ تکلیفٌ واجبٌ کذلک من الله» آن حق الناس است و این حق الله، این حق الله با این حق الناس با هم دیگر تعارض ندارد. البته در یک روایت دیگر که قبلاً آن را خواندیم داریم و جمع بین آن دو روایت را بیان خواهیم کرد که اگر کسی دین داشته باشد و بتواند قرض کند و راحله بگیرد، واجب است که این قرض را بکند و حجة الاسلام را به جا بیاورد؛ در این جا معلوم می شود که کسی که دین دارد نمی تواند قرض بکند؛ یا این که دینش، دین معجل است یعنی قابل برای تأخیر نیست و نمی تواند آن دین را برود پردازد در این جا تکلیف ساقط نیست چون بواسطه قدرت بر مشی مشمول این تکلیف حق الهی می شود.

پس در این روایت که در ذیل روایت دارد کسی که بعد از دین، می تواند پیاده برود، معلوم است که در مواردی است که شخص قادر بر استیدان و قادر بر قرض گرفتن نیست و استقراض نمی تواند بکند چون آن روایت دیگر داشت که کسی که برگردن او دین است و می تواند قرض کند «یجب علیه ان یتقرض و یحج» پس در این جا نمی تواند قرض بکند، حالا که نمی تواند قرض بکند آیا حجة الاسلام ساقط است؟ حضرت می فرمایند: ساقط نیست، اگر طاقت بر مشی دارد باید مشی انجام دهد، طاقت ندارد که حُب هیچی ساقط است، ولی کسی که طاقت دارد و لو بر عهده او دین است و نمی تواند قرض کند باید مشیاً برود، لذا حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَاجِبَةٌ عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» حضرت می فرماید: حجة الاسلام، و بحث استحباب حج نیست که خیلی در اینجا گفته اند: منظور روایت، حج مستحب است، عبارت تصریح دارد در وجوب حجة الاسلام علی من اطاق المشی من المسلمین. و بعد حضرت شاهد می آورند و می گویند: فی زمن الرسول کان کذلک «وَلَقَدْ كَانَ أَكْثَرُ مَنْ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُشَاةً» اصلاً پول نداشتند بیچاره ها، وقتی که برای جنگ با آن ها می آمدند، از لشکر مسلمین نصف آنها فرس نداشتند، مرکب نداشتند اگر آن ها مرکب داشتند خب در جهاد اولی بود از این که در مکه این ها بروند و حج انجام بدهند. تازه این مطلب وقتی بود که اسلام تقویت شده بود و خیلی عِدَّة و عُدَّة پیدا شده بود چون رسول خدا در سنوات آخر، حج انجام دادند یکی در فتح مکه بود که حضرت رفتند و ظاهراً دو مرتبه رفتند، و یکی هم در سال آخر، که همان حجة الوداع بود بسیاری از افراد که با پیغمبر آمده بودند همه پیاده بودند و فقط عده ای سوار بودند، اینها پیاده بودند در همان حجة الوداع داریم که: «حتی یرجع المشاة» داریم این هائی که پیاده رفتند این ها برگرداند، عنوان مشاة داریم، «ترجع المشاة و الرکاب» هر دو طایفه ... معلوم می شود که خیلی ها با پیغمبر همراه نشده بودند، حتی داریم که حدود

ثلاثین الف نفر در مدینه ...، و در بعضی از روایات مربوط به قضیه غدیر که: ثلاثین الف داریم «ازدموا فی هذا المكان ثلاثین الف رجل او حاجّ او حجّج به این کمیت بوده و همه این سی هزار تا که سوار نبودند همه که اسب و این ها نداشتند در حالتی که این، به عنوان حجة الاسلام از آن ها قبول می شود و قبول شده است.

پس بنابراین این که حضرت در این جا امر می کند که کسی که می تواند بیاید، استفاده ای که از این جا می شود این است که اگر فردی مشیاً بتواند حج برود این مشی او کفایت از حجة الاسلام خواهد کرد، این یک مطلب.

استفاده دومی که از این روایت می شود این است که در این جا، جنبه الزام است؛ چون ممکن است گفته شود: نه، اگر کسی به این صورت حج انجام بدهد حکم الزام تکلیفی را انجام نداده اما در این جا بواسطه این مشی، خدا این را به عنوان حجة الاسلام قبول می کند نه این که این موجب الزام شود. این ها دو مطلب است، یک وقتی کسی که طاقت بر مشی دارد واجب است که مشیاً برود، یک وقتی نه، می تواند نرود منتهی این در این جا أحمزالوجهین را اختیار کرده و در این جا ثواب بیشتر به او داده شده و حشش صحیح است و حجة الاسلام هم برایش حساب می شود اما اگر نرود لم یکن عاصیاً، چرا؟ چون تکلیفی نیست. [ولی مطلب بر خلاف این است چون] این روایت حکم تکلیفی اثبات می کند، می گوید: «ان حجة الاسلام واجبة علی من...» از این مطلبی که امام صادق در این جا می فرماید استفاده می شود که در زمان رسول الله هم، رسول الله امر به حج بعنوان حجة الاسلام کرده بود نه این که افراد را مختار قرار داده که هر کسی که زاد و راحله ندارد تکلیف ندارد و اما اگر بعنوان مشیاً بخواهد بیاید اشکال ندارد و خدا به او ثواب می دهد و حجة الاسلام هم محسوب می شود. حضرت شاهد این وجوب را حج زمان رسول الله قرار داده است، پس معلوم می شود در زمان رسول الله به عنوان وجوب این مسأله انجام شده نه بعنوان اولی از وجهین، نه به عنوان استحباب، که در روایاتی داریم که مثلاً «المشی افضل من الركوب» یا «افضل الاشياء و افضل العبادات احمزها» و امثال ذلک، نه، این روایت صریح است در مورد وجوب.

تلمیذ: در روایت هست که «وَلَقَدْ كَانَ أَكْثَرُ مَنْ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمُسَافِرِينَ» و این عبارت دلالت بر حج واجب بودن نمی کند، دلیل بر این که پیاده هم می شود رفت می کند.

استاد: پس چه می گوید که: حجة الاسلام واجبة علی من اطاق المشی؟

تلمیذ: این یک جمله جداگانه است و اشکالی هم بر جداگانه بودن این کلام از ماقبل وارد

نمی‌شود.

استاد: یعنی این جمله جداگانه هیچ ربطی به آن جمله بعد ندارد این را حضرت توی خانه اش گفته، آن را بالای کوه گفته، این را تو خواب گفته؟! حضرت پشت یک حرف واجب دارد مثال می‌آورد. تلمیذ: حُب! دلیل بر این نمی‌شود که افرادی که با پیغمبر رفته بودند قبلش مکه نرفته بودند. استاد: او چه ربطی دارد، به آن افرادی مربوط است که این‌ها به عنوان حجة الاسلام انجام دادند خود حضرت دارد می‌گوید حجة الاسلام دیگر، حالا ده دفعه هم قبلا رفتند خوب رفتند که رفتند، حضرت این مسأله را مثال برای وجوب حجة الاسلام قرار می‌دهد آن وقت شما می‌گوئید ربطی به هم ندارد؟!

تلمیذ: دلیل قرار می‌دهند که مشیا هم می‌شود رفت.

استاد: «می‌شود» با «واجب» دو تاست. حضرت می‌فرمایند: واجب است ...

تلمیذ: می‌گویند: وقتی می‌شود، پس حجة الاسلام را هم می‌شود پیاده رفت.

استاد: کی گفته «می‌شود» این جا تو روایت «می‌شودش» کو؟! من که «می‌شود» نمی‌بینم. این جا دارد که: حجة الاسلام واجب است بر کسی که مشی می‌تواند بکند و افرادی که با پیغمبر رفته‌اند مشی کردند؛ این دو تا را بغل هم بگذاریم یعنی چی؟ یعنی این‌ها حجة الاسلام انجام داده‌اند دیگر. بعد هم حضرت می‌فرمایند: حجة الاسلام واجبه مگر در این جا نمی‌گویند: حجة الاسلام واجبه؟! آیا منظور کلامشان این است که: کسانی که در زمان پیغمبر رفتند، این که مشاء رفتند مستحب بوده است؟!

تلمیذ: نمی‌گویم مستحب بوده می‌گویم شاید بعضی‌ها واجب بوده بعضی‌ها مستحب!

استاد: به من چه بعضی‌ها مستحب بوده خیلی خوب!

تلمیذ: مشی‌اش را می‌گویم، شاید می‌گوید: کسی که بتواند پیاده برود حجة الاسلام هم برایش

واجب است.

استاد: آقا جان، جان من! صحبت در این است که حجة الاسلام که واجب است در زمان پیغمبر

هم مشیا رفتند یعنی مشی آن هم حجة الاسلام بوده.

تلمیذ: کلمه حجة الاسلام که در روایت آمده است، دلالت بر وجوب آن حجّ می‌کند چون به

حجّ مستحب حجة الاسلام نمی‌گویند!

استاد: نه، اگر کسی حجّ ضروره را انجام داد که همان حجّ اول است، حج‌های بعدی واجب

نیست بلکه فقط حجة الاسلام واجب است و حج‌های بعدی حجّ مستحب است. البته در مورد حجة

الاسلام یک مسأله‌ای هست که آن هم یک مسأله خیلی دقیقی هست که حالا ان شاء الله می‌گوئیم البته در بحث‌های آخر می‌آید نه فعلاً که: خود حجة الاسلام هم مرتبه مرتبه است آن را بعداً می‌گوئیم بعدها بهش می‌رسیم، ولی این روایت الآن با این نحوه، حضرت دارند می‌فرمایند: که این حجة الاسلام که الان به عنوان حج ضروری واجب است در این جا برای کسانی است که بتوانند مشی انجام دهند. پس مشی می‌شود واجب. چطور اینکه در زمان پیغمبر هم این طور بوده، یعنی در زمان پیغمبر هم همین حجة الاسلام را بصورت مشی انجام می‌دادند حالا بعضی‌ها قبلاً هم یک حج دیگر رفته‌اند، البته کی قبل از حجة الوداع با پیغمبر به حج رفته بودند. آن زمانی که پیغمبر رفتند در مسأله حدیبیه، اصلاً آن موقع، موقع حج نبود بعد آن وقت در آن جا پیدا شد، تازه یک عده زیادی در مدینه بودند فقط یک عده کمی با پیغمبر برای فتح مکه و رفته بودند همه آن‌ها نبودند آن حجی که با پیغمبر رفتند می‌گویند که کل مدینه خالی شد آن حجة الوداع بوده که تقریباً حدود سی هزار نفر با پیغمبر همراه شدند.

تلمیذ: صد و بیست هزار نفر بوده‌اند!

استاد: بله صد و بیست هزار نفر، ولی من حداقلش را گفتم ولی صد و بیست هم است، حداقل سی هزار تا بوده‌اند، چون طبری در آن جا نقل می‌کند سی هزار تا و آن‌ها رفتند با پیغمبر، خوب آن‌ها کی رفتند حج انجام بدهند در حالتی که این حج در اینجا [در این روایت] واجب است. خُب این روایت در این جا این مسأله را می‌رساند البته این یک روایت، روایت دیگر هم در این جا باید باشد منتهی در این جامع الاحادیث ذکر نکرده، من الآن در این جا ببینم که مرحوم شیخ در این جا آورده یا نه.

خیلی روایات عجیب است همین طوری خودشان را راحت کردند گفتند: مستحب است، امام تصریح بر وجوب دارد می‌گویند مستحب است نمی‌دانم کی این فتواها را دادند قبل از نوم بوده بعد از نوم بوده!

خُب یک روایتی در این جا هست که مرحوم شیخ در این جا به عنوان «یخرج و یمشی إن لم یکن عنده» آورده که یمشی و یرکب و حتی دارد که اگر قدرت بر مشی ندارد حضرت می‌فرماید: که «یخدم القوم»، که از این روایت استفاده می‌شود که حج بر کسی که قدرت بر مشی دارد واجب است. چون وقتی که می‌فرماید: «یرکب بعضاً و یمشی بعضاً» معلوم می‌شود که رکوب به تنهایی علت برای استطاعت نیست و طاقت بر مشی هم می‌تواند علت باشد لذا حضرت می‌فرمایند که: اگر می‌تواند بعضی از راه را پیاده رود و بعضی را سواره برود باید این را انجام بدهد.

آیا یک فقیه از رکوب در این روایت، چه استفاده می‌کند؟ آیا رکوب در این جا موضوعیت دارد یا ندارد؟ موضوعیتش ساقط می‌شود. همین که امام علیه السلام می‌فرماید: «یرکب بعضا و یمشی بعضا»، معنایش این است که: رکوب دیگر در این جا موضوعیت ندارد. مثل طهارت برای صلاة که نفس طهارت موضوعیت دارد، مثل غسل برای طهارت که نفس غسل موضوعیت دارد و اگر شما برای رفع جنابت هزار تا وضو هم بگیرید فایده ندارد باید غسل انجام بدهید. غسل در این جا موضوعیت دارد. مثل استقبال برای صلاة اگر هزار تا صلاة در خلاف قبله خوانده شود ... یعنی نفس الإستقبال شرطٌ للصلاة و شرطٌ للصحة، نفس الطهارة المائیه عند وجود الماء شرط للصحة، نفس الوقت شرطٌ للوجوب، شما اگر ده تا نماز ظهر قبل از زوال بخوانید هیچ فایده‌ای ندارد و وقتی که متوجه می‌شوید باید اعاده کنید.

بزنگاه‌های اجتهاد این است که اگر رکوب در این جا موضوعیت داشت امام نمی‌فرمود که: «یرکب بعضا و یمشی بعضا» پس معلوم می‌شود که در این جا موضوعیت ندارد. این را من تا به حال می‌خواستم بگویم که جانم در آمد. درست شد! که خود رکوب در این جا نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد، بگوئیم همچین خدا سیخ کرده روی رکوب؛ رکوب بود حج واجب است، رکوب نبود و لو دو قدم یا اینکه تا دم ده متری مسجد الحرام که رسید یکدفعه خرش آنجا چلاغ شد و افتاد، این دیگر وجوب از او ساقط شده چون رکوب ندارد و ده متر مانده؛ این چیست؟ همه‌اش بازی است، رکوب در این جا چی می‌شود؟ وقتی که رکوب از آن موضوعیتش ساقط می‌شود مشی به جایش می‌آید و می‌شود نفس الطاقة علی الحركة اما بالركوب و اما بالركوب و المشی و اما بالمشی، پس از خود روایت «یرکب و یمشی» استفاده می‌کنیم که نفس طاقت بر مشی هم می‌تواند در این جا شرط برای استطاعت قرار بگیرد.

روایت دیگر همین روایت معاویه بن عمار است که در این جا مرحوم شیخ بطور مسبوط‌تر آورده‌اند که حضرت فرمودند: «لَقَدْ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِكَرَاعِ الْعَمِيمِ فَشَكَوَا إِلَيْهِ الْجَهْدَ وَالْعَنَاءَ فَقَالَ شُدُّوا أَرْكُكُمْ وَ اسْتَبَطُّوا فَفَعَلُوا ذَلِكَ فَذَهَبَ عَنْهُمْ» این همان روایتی است که در این جا مفصل‌تر آورده شده است.

حُب روایت‌های دیگری در این جا داریم که در این روایت‌ها فضیلت مشی را بیان می‌کند. آن روایت چیست؟ روایت، روایت «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَ فَضَالَهٔ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ» همه، سند صحیح و شکی در آن نیست «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

مَا عَبْدَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنَ الْمَشْيِ» این در مورد حج است گرچه این روایت در مورد صلاة جمعه هم آمده یعنی به آنجا هم مربوط می شود. که حالا کیفیت استدلالش و بیانش را عرض می کنم.

روایت دیگر روایت حماد است از حلبی، که این روایت هم روایت صحیحی است «وَيَسْنَدُهُ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَضْلِ الْمَشْيِ، فَقَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى نَعَلًا وَ نَعْلًا وَ ثَوْبًا وَ ثَوْبًا وَ دِينَارًا وَ دِينَارًا وَ حَجَّ عَشْرِينَ حَجَّةً مَاشِيًا عَلَى قَدَمَيْهِ» این هم یک روایت.

روایت دیگر که سوم روایت است: «الزُّبَيْدِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا عَبْدَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْمَشْيِ» این هم یک روایت.

روایت دیگر، روایت «هَشَامُ بْنُ سَالِمٍ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَ عَنَبَسَةُ بْنُ مُصْعَبٍ وَ بَضْعَةُ عَشْرَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَقُلْنَا جَعَلْنَا لِلَّهِ فِدَاكَ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْمَشْيُ أَوْ الرُّكُوبُ فَقَالَ: مَا عَبْدَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْمَشْيِ»<sup>۱</sup>.

حُب این روایات در این جا مربوط به مشی است، البته در روایات دیگر هم داریم که رکوب افضل است مثلاً در این جا داریم که مثلاً یک روایت روایت رفاعه است «عَنْ رِفَاعَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ الرُّكُوبُ أَفْضَلُ أَمْ الْمَشْيُ فَقَالَ: الرُّكُوبُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَشْيِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَكِبَ» خوب در این جا، به خاطر همین است که یک وقت مثلاً خسته نشود یا خود حضرت هم در این جا خودشان هم علتش را بیان می فرمایند: «أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ نَمَشْيٍ أَوْ نَرَكِبُ فَقَالَ: تَرَكِبُونَ أَحَبُّ إِلَيَّ فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْوَى عَلَى الدُّعَاءِ وَ الْعِبَادَةِ» در این جا مسأله، مسأله ضعف است مثلاً در روز عرفه داریم که گرچه روزه عرفه خیلی استحباب دارد اما اگر این روزه موجب ضعف دعا بشود، دعا افضل است در روز عرفه. این هم همین طور. این چند تا روایت داریم خودتان هم نگاه کنید در این جا مسأله، مسأله واضح است

آن چه که محل بحث و استدلال است این است که در حج این جا از حج به عنوان مطلق سؤال شده است، یعنی امام علیه السلام می فرمایند: کسی که بتواند سواره برود این سواره رفتن و کسی که بتواند پیاده برود پیاده برود بهتر است پس معلوم می شود این عمل برای حج انجام دادن را خدا قبول می کند ولو مشیا، این عمل مورد قبول است در این جا بحث، بحث حجة الاسلام نیست بحث اصل

<sup>۱</sup> ۱- همان، ص ۷۹.

حج است یعنی حج بعنوان مطلق. حالا ممکن است این حجة الاسلام باشد شخص راحله دارد و در عین حال حضرت می فرماید که: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْمَشْيِ» یعنی گرچه راحله دارد ولی در این جا باز هم مشی افضل است از رکوب. با این که شخص مستطیع بر راحله است.

خُب در این جا گرچه فرض مورد مسأله در آن جایی است که شخص راحله دارد لذا می گوید ایها افضل، اگر شخص راحله نداشته باشد که افضلیت معنا ندارد پس معلوم می شود فرض مسأله در جایی است که شخص راحله دارد حالا یا حج مستحب می خواهد انجام بدهد یا حج واجب حجة الاسلام انجام بدهد؛ با وجود حجة الاسلام حضرت می فرماید که: «المشی افضل من الركوب» درست شد! خُب وقتی که مشی افضل از رکوب باشد و مشی مُسقط تکلیف هست چطور همین مشی بدون راحله مسقط تکلیف نیست؟! وقتی که شخص حاج که مستطیع است و می تواند هم با راحله حج انجام بدهد هم مشیا انجام بدهد در عین حال امام علیه السلام می فرماید که مشیا انجام بده راحله را بگذار کنار، آن وقت این راحله در این جا دیگر موضوعیت دارد؟ راحله دیگر موضوعیت برای استطاعت ندارد چون حضرت در این جا مشی را مجزی می دانند.

نگوئید اول در اینجا راحله آمده و آن شرط استطاعت را به وجود آورده بعداً مشی نیز مورد سؤال قرار گرفته است، چون صحبت در خود کفایت مشی است، اگر قرار بر این باشد که رضای الهی در تعلق حج به راحله باشد چطور رضای الهی به مشی تعلق گرفته این دو تا که با همدیگر منافات پیدا می کند.

متوجه عرض شدید؟! چون ممکن است شخصی اشکال کند و بگوید: نه، ممکن است در این جا وجوب تکلیف بر راحله قرار گرفته منتهی قاعده افضل الاعمال احمزها در این جا آمده مشی را مقدم کرده، شرط استطاعت راحله است منتهی در این جا مشی از باب مشقت بیشتر مورد رضایت خداست. صحبت ما این است که: بسیار خُب، شما می گوئید که مشی بیشتر مورد رضایت خداست آیا این مشی که با وجود راحله مورد رضایت خدا هست آیا بدون وجود راحله مورد رضایت خدا و اسقاط از حجة الاسلام نیست؟ چطور ممکن است این طور باشد!

این آن نکته دقیق و ظریفی است که از این مطلب استفاده می شود یعنی آن حکم الزامی که می آید برای انسان بواسطه راحله و آن مصلحت وجوب را به مأه می رساند، آن مصلحت که تمام است و دیگر مفری از عدم اتیان نیست این مصلحت با مشی تدارک می شود وقتی که این مصلحت با مشی تدارک شد بدون رکوب هم اگر این مشی وجود داشته باشد و طاقت بر مشی وجود داشته باشد خُب در این



صورت هم مصلحت تدارک می‌شود، چه تفاوتی می‌کند در این جا، چه فرق می‌کند؟ پس در این جا بر کسی که طاقت دارد، این مشی واجب است. این استدلال دوم از این روایت بود.

شپس سه استدلال تا به حال انجام شد:

استدلال اول بر صریح روایت معاویه بن عمار که می‌فرمود: **حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَاجِبَةٌ عَلَى الْمَشَاةِ** مثل زمان رسول الله.

روایت دوم روایتی که در این جا رکوب و مشی را قرین هم قرار داده «یرکب بعضا و یمشی بعضا» پس معلوم می‌شود رکوب موضوعیت برای حج ندارد.

استدلال سوم به «المشی افضل من الركوب» وقتی که خود رکوب آن مصلحت را به حد الزام می‌رساند و موجب حج است آن وقت چطور مشی که اولی است از رکوب، آن مصلحت را برای افرادی که طاقت بر مشی دارند به حد الزام نمی‌رساند؛ این منافات با آن اصل خود تشریح رکوب دارد.

استدلال چهارم بر کفایت مشی عن حجة الاسلام و مدخلیت طاقت بر مشی برای استطاعت روایاتی است که نذر را برای مشی بیان می‌کند و آن روایات، عدیده است:

یک روایت، روایت صحیحہ «مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ وَابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَمَشَى هَلْ يُجْزِيهِ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ، قَالَ: نَعَمْ» این یک روایت.

روایت دیگر «عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجُلٌ نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ وَعَجَزَ عَنِ الْمَشْيِ، قَالَ: فَلْيَرْكَبْ» خوب سوار شود «وَلَيْسَ قَوْلُهُ بِإِنْ ذَلِكَ يُجْزِي عَنْهُ إِذَا عَرَفَ اللَّهُ مِنْهُ الْجَهْدَ». یعنی اشکالی ندارد وقتی نمی‌تواند، خُب برود سوار شود.

روایت دیگر که روایات متعدد است «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ إِلَى مَكَّةَ حَافِيًا فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ حَاجًّا فَنَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ تَمْشِي بَيْنَ الْأِبْلِ فَقَالَ مَنْ هَذِهِ فَقَالُوا أُخْتُ عَقْبَةَ بِنْتِ عَامِرٍ نَذَرَتْ أَنْ تَمْشِيَ إِلَى مَكَّةَ حَافِيَةً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَقْبَةُ انْطَلِقِي إِلَى أُخْتِكَ فَمَرَّهَا فَلْتَرْكَبِي فَإِنَّ اللَّهَ غَنَى عَنْ مَشِيهَا وَحَفَاهَا قَالَ: فَرَكِبَتْ» خُب این مربوط می‌شود به آن کسی که نمی‌تواند و مشخص است که طاقت ندارد. این روایت هم در این جاست و هم در کافی؛ که روایاتی هستند که دلالت می‌کند بر این که کسی که مشی را نذر بکند به جای حجة الاسلام قبول است.

حالا آیا در این روایت داریم که کسی راحله دارد یا نه؟ خیر، روایت مطلق است یعنی در این روایات وجود راحله در این جا نیست، کسی که راحله دارد و می تواند رکوب کند، این نذر به مشی کند، نه، روایت مطلق است و می گوید: کسی که نذر بکند که حج را مشیا انجام بدهد حالا یا این که اصلاً راحله دارد یا راحله ندارد چه فرق می کند، حضرت می فرمایند: کفایت می کند. از این معلوم می شود که خود وجود راحله شرط استطاعت نیست. اگر راحله شرط استطاعت بود امام می فرمود این حج را باید انجام بدهد و بعد برود یک حجة الاسلام انجام بدهد چون راحله شرط استطاعت است.

و گرچه در این جا وفای به نذر واجب است ولی باز حجة الاسلام حساب نمی شود مثل کسی که نیابتاً از شخص دیگری برود حج انجام بدهد این حجة الاسلام نیست البته در بعضی روایات داریم که کسی که فقیر باشد حجة الاسلامش حساب می شود ولی کسی که بعداً غنا پیدا کند واجب است که برود حجة الاسلام را بعداً انجام بدهد. کسی که در حال فقر نیابتاً از شخصی برود حج انجام بدهد اگر این حالت فقر تا آخر عمر باقی بماند این حجة الاسلام از او حساب می شود و اولادش لازم نیست از طرف او بروند حج انجام بدهند اما اگر این شخص بعداً غنی شد این حجش حجة الاسلام نیست باید برود یک حجة الاسلام دیگر انجام بدهد.

و اما ما نقول به فی هذا الموضوع: کسی که نذر می کند که مشیاً انجام بدهد، به مفاد وجوب متابعت از نذر باید حج را انجام بدهد. اما چه دلیلی داریم که حجة الاسلام است یعنی روایت می فرماید که کسی که مَنْ نَذَرَ مَشِيًّا، این حج، حجة الاسلام محسوب می شود. وقتی که حجة الاسلام حساب می شود حجة الاسلامی که شرط استطاعت را ندارد چطور در این جا مقبول است؟ پس معلوم می شود که رکوب شرط برای استطاعت نیست و آنچه که شرط برای استطاعت است طاقت بر حرکت است، إما بالركوب و إما بالمشی؛ این هم نحوه چهارم استدلال بر این کیفیت.

البته نسبت به این مسأله با دو یا سه طریق دیگر وجود دارد که باز در آن جا مشی را می شود کافی در شرط استطاعت برای حج به حساب آورد، منتهی ما آن نحوه استدلالش را بر بحث راجع به زاد موكول می کنیم چون هنوز «زاد» را در این جا مطرح نکردیم در آن جا مسأله مشی را که مربوط به زاد هم خواهد شد در آن جا باز بیان می کنیم.

پس با این مطالبی که در این جا ذکر شد روایت اول: روایتی است که در آن صریحاً مشی را بعنوان حجة الاسلام واجب می داند، روایات دوم: روایاتی که رکوب و مشی را واجب می داند در صورت عدم استطاعت بر راحله روایات سوم: روایت «ما عبَد الله بشئ افضل من المشی» روایات

دسته چهارم: روایاتی که نذر را نسبت به مشی مکفی می داند. از همه اینها استفاده می کنیم که رکوب شرط برای استطاعت نیست و آن چه که شرط برای استطاعت است فقط طاقت بر حرکت است، إما بالركوب و إما بالمشى؛ پس کسی که می تواند حج را ماشیا انجام بدهد ولی فقیر است و نمی تواند تحصیل راحله بکند واجب است که حجة الاسلام را ماشياً انجام بدهد. این مطلب تا این جا تمام شد و ان شاء الله فردا بحث زاد را مطرح می کنیم.

تلمیذ: انّ الروایات الدّالة على استحباب المشى، إنّ أقصى ما يمكن أن يستفاد منها هو الاجزاء، یعنی فیما إذا ذهب الانسان ماشياً يجزيه هذا الحج عن حجة الاسلام؛ و إما أنه يجب عليه. اما انها ليست الراحلة شرطاً للاستطاعة هذا ممكن ان يكون غير مستفاد من الروایات!؟

الأستاذ: لا، المقصود إنه اذا إستدكنا على هذا بهذا الشكل، نحن نقول: لم يكن في الرواية ذكر من وجود الراحلة أو عدم وجودها، و إنّما الروایات ذكرت الاستطاعة بنحو كلى و مطلق، مثلاً اذا نذر شخصٌ بنحو مطلق، أن مشى، الامام يقول: هذا الحجّ يجزى عن حجة الاسلام، سواء عنده راحلة أو لا تكون عنده راحله، هاهنا نقول: اذا [كانت الراحلة شرطاً لحصول الاستطاعة و] كان الشخص مثلاً ينذر الحجّ بالمشى بدون أن تتحقّق له الاستطاعة، كيف يقبل الله تعالى منه هذا الحجّ؟! تلمیذ: لأنه حجّ طبقاً لنذره.

الأستاذ: نعم، لكن حجّ بدون الاستطاعة، لا، اذا لم يكن مستطیعاً فلا يكون الحجّ واجباً. التلمیذ: ربّما يوجد هنا مقامان: مقام اصل وجوب الحجّ بالنسبة له، و فى اصل وجوب الحجّ عليه، لا يجب عليه أن يتحرّك للحجّ إلّا أن تكون له راحلة، لكنّه اذا لم تكن لديه راحلة و لم يكن الوجوب متحقّقاً فى ذمّة لكنه ضرب ماشياً، هذا يجزيه عن حجة الاسلام!

الاستاد: هل بدون الاستطاعة و بدون تحقّق الاستطاعة، الله تعالى يقبل عنه هذا الحجّ و يجزى؟! التلمیذ: نعم.

الاستاد: على هذا، فالروایات التي تقول: إنّ شرط الحجّ هو الإستطاعة و هى الزاد و الراحلة، كيف نطبق هذا الروایات على هذا القول؟

و على هذه الروایات، أنه حجّ بدون حصول الاستطاعة، و إذا لم تحصل الاستطاعة، فلا يكون الحجّ واجبا عليه، مثل أنه اذا لم يحضر وقت الزوال و صلى الشخص الطهر قبل وقت الوال، أ فهذه الصلاة تكون مجزياً؟! فالراحلة نفس الشئ! [أى] الراحلة تكون شرط الإستطاعة و إذا لم يحصل هذا الشرط، فالشخص الذى يحجّ عشرين مرّة و هو غير مستطیع، اذا لم يكن مستطیعاً فلا يكون هذا الحجّ هو حجة

الاسلام وإن يترتب عليه الثواب. نعم، ما فيه مشكلٌ و يترتب الثواب عن هذا الحجّ، فالبحث هو حصول الاستطاعة شرطاً للوجوب و اذا لم يكن الحجّ واجباً فلا يُجزّيه عن حجّة الاسلام.

نعم، [إنّ] الله تعالى يُثبّئهُ على هذا الحجّ، و لكن البحث هو: هل يُجزى هذا الحجّ عن حجّة الاسلام أو لا؟ هذا حجّ بدون حصول الشرائط التكليف و يلزم عليه إن يحجّ بعد. و [لكنّ] الإمام عليه السلام يقول: لا، هذا الحجّ يجزى عن حجّة الاسلام

يعنى اينى كه الان انجام داده اگر ما راحله را شرط برای استطاعت بدانیم آن وقت راحله می شود موضوعیت، اگر موضوعیت داشت، می شود مثل وقت زوال، من برای همین تاکید روی این قضیه می کردم که نحوه استدلال در این جا مشخص بشود؛ اگر شما وجود راحله را مثل زوال می دانید آیا قبل از وجود زوال صلاة ظهر واجب است یا نه؟! خیر، واجب نیست، حالا اگر شما قبل از زوال نماز خواندید مجزی است یا نه؟ مجزی نیست، گرچه ثواب می برید گر چه ثواب مترتب است ولی مجزی از صلاة ظهر نیست و يجب عليه الاعادة . درست شد! حالا در مورد این شرط می گوئیم: اگر راحله شرط برای استطاعت بود اگر شخص صد مرتبه هم حج انجام بدهد ثواب برده ولی هنوز به تکلیف عمل نکرده، هنوز واجب نشده، پس وقتی که مستطیع می شود باید برود انجام بدهد در حالی که امام می گوید این حجة الاسلام است پس معلوم می شود که راحله شرط نیست.

بعضی ها اسم دخترشان را راحله می گذارند، یک دفعه مشهد بودیم یک جا بودیم صاحبخانه اسم دخترش راحله بود با آقا بودیم آقا فرمودند: می دانی راحله یعنی چی؟ یعنی قاطر! نمی دانم به گوششان رسید یا نه! خُب بی مسمی نبود.

اللهم صلى على محمد و آل محمد